

بررسی جامعه‌پذیری جنسیت زنان در سه داستان کوتاه «قماشة العلیان»*

یحیی معروف، استاد گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی کرمانشاه
سمیره خسروی^۱، دانشجوی دکترای زبان و ادبیات عربی، دانشگاه رازی کرمانشاه

چکیده

جامعه‌پذیری جنسیت فرآیندی ذهنی و مبتنی بر مناسبات فرهنگی - اجتماعی است و ارتباط محکمی با باورها و ارزش‌های حاکم بر جامعه دارد که در طی آن، زنان و مردان از هم متمایز شده و رفتارهای خاصی به هرکدام از آنها نسبت داده می‌شود. مسأله اساسی این پژوهش را می‌توان به این شکل مطرح کرد که آیا جامعه‌پذیری جنسیت می‌تواند هویت زنان را تحت تأثیر قرار دهد و آن‌ها را در زندگی فردی و اجتماعی محدود سازد یا خیر؟ و در صورت مثبت‌بودن پاسخ، این محدودیت‌ها تا چه میزان می‌تواند از لحاظ رفتاری و روحی - روانی به زنان آسیب برساند؟

این نوشتار بر پایه روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از نقد جامعه‌شناسی جنسیت و تأثیر آن بر رفتار زنان در سه داستان کوتاه: «لست أنا»؛ «بقایا إمرأة» و «لن أعود» از «قماشة العلیان»، نشان می‌دهد که چگونه زنان بر اثر جامعه‌پذیری ناقص جنسیتی، زمینه تحقیر خود و در نتیجه تخریب نظام خانواده را فراهم می‌آورند. آنان با تجربه‌ی شکست و سرخوردگی در انتظارات، به شدت منفعل گشته، دست به اعمال انحرافی و پرخطر می‌زنند که این آسیب‌ها در دو سطح فردی و اجتماعی قابل ردیابی است.

کلیدواژه‌ها: قماشة العلیان، داستان کوتاه، زنان، جامعه‌پذیری جنسیت.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۷/۰۶

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۴ / ۰۳ / ۰۶

۱- نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: samireh_khosravi@yahoo.com

مقدمه

مسأله تحقیق

امروزه واژه جنسیت، به پرکاربردترین اصطلاح در حوزه مطالعاتی آثار زنانه تبدیل شده است. این واژه با مفهوم وسیع خود، این باور را می‌رساند که زنان، نه به واسطه تفاوت‌های بیولوژیکی‌شان با مردان؛ بلکه به کمک فرهنگ و ساخت‌های اجتماعی است که محدود و محبوس شده‌اند و نقش اساسی خود را در زندگی به فراموشی سپرده‌اند. جنسیت، دسته‌بندی فرهنگی به «مردانه» و «زنانه» را توضیح می‌دهد و «به آن جنبه از تفاوت‌ها و ویژگی‌های زن و مرد مربوط می‌شود که منشأ روان‌شناختی، فرهنگی و اجتماعی دارند» (گیدنز، ۱۳۷۴: ۱۷۵).

رفتار و عملکرد زنان در زندگی فردی و خانوادگی آنان، بیش از هر چیز، از جامعه و آموزه‌های فرهنگی متأثر و یا به عبارت بهتر، از نحوه جامعه‌پذیری آنان منشأ می‌یابد. «جامعه‌پذیری، مکانیزم اخذ هنجارها، ارزش‌ها و اعتقادات اجتماعی توسط اعضای جامعه است» (مندراس، ۱۳۶۹: ۳۰۶).

یکی از انواع جامعه‌پذیری، جامعه‌پذیری جنسیتی است که دختران را با انواع محدودیت‌ها و تفکرات ذهنی تحقیرکننده‌ای مواجه می‌کند که آنان را از بروز استعدادهای طبیعی‌شان دور، و به شدت محدود و فرمانبردار می‌سازد. «دختر، نه از آن‌رو که به سبب کهنتری‌اش خود را به مرد اختصاص می‌دهد؛ بلکه به دلیل اینکه به مرد اختصاص داده شده است، با قبول فکر کهنتری، به آن کهنتری ثابت می‌بخشد. در حقیقت، دختر با افزایش ارزش انسانی خود در برابر مردها، بها نمی‌یابد؛ بلکه با مدل قراردادن خود بر اساس رؤیاهای مردها، این بها را کسب می‌کند» (دوبووار، ۱۳۸۵، ج ۲: ۱۰۲). زنانی که در نظام سلطه پدرسالار رشد می‌یابند، هر نوع پیشرفت، احساس امنیت، قدرت و ارتقای خود را در قالب مردان زندگی خود، جست‌وجو می‌کنند و بر همین اساس، موجوداتی به شدت متکی و با اعتماد به نفسی پایین بارمی‌آیند. «در جامعه‌پذیری بر اساس الگوی پدرسالار و برتری جنس مذکر بر مؤنث، ارزش‌ها و ایدئولوژی‌های مرد سالارانه منتقل می‌شود و در نتیجه، زن، باور می‌کند که در خدمت

بررسی جامعه‌پذیری جنسیت زنان در سه داستان کوتاه «قماشة العلیان» ۱۳۹

مرد است» (مارشال، ۱۹۹۸: ۲۵۰).

دخترانی که در چنین شرایط نامتوازن فرهنگی رشد می‌یابند، در زندگی شخصی و خانوادگی به شدت آسیب‌پذیر و در صورت بروز ناهماهنگی در انتظارات، به بیماری‌های متعدد روحی - روانی مبتلا می‌شوند. در این حالت، ممکن است در برخورد با مشکلات، از تصمیم‌گیری درست ناتوان باشند و به کج‌رفتاری روی بیاورند. «کج‌رفتاری رفتاری (کارکردی)، نوعی رفتار است که مردم آن را برای کل جامعه یا افراد معینی مضر می‌دانند و در نتیجه چنین رفتاری را مجاز نمی‌شمارند. این گونه رفتار، رفتاری است که معمولاً آن را (جنایی) یا (مجرمانه) می‌نامند. بسیاری از جامعه‌شناسان معتقدند باید تمام توجهات به این رفتار معطوف باشد و کج‌رفتاری فقط همین‌هاست» (صدیق سروستانی، ۱۳۸۶: ۱۳).

نظریهٔ سوسیوژنیک، در علم رفتارشناسی به مطالعهٔ انحرافات رفتاری می‌پردازد. «...این نظریه نشان می‌دهد که چرا برخی افراد که با ناکامی مواجه می‌شوند، دست به خودکشی می‌زنند و بعضی دیگر که همان اندازه ناکامی داشته‌اند، آدم‌کشی می‌کنند. از این رویکرد، خودکشی و آدم‌کشی اساساً یک چیزند: کنش پرخاشگرانهٔ ناشی از ناکامی. اما خودکشی، پرخاشگری درون‌گرا و علیه خویش است؛ در حالی که آدم‌کشی، پرخاشگری برون‌گرا و علیه دیگری است. این نظریه مدعی است افرادی که به شدت دچار ناکامی شده‌اند، اگر محدودیت بیرونی ضعیفی را تجربه کرده باشند؛ کنش پرخاشگرانهٔ خودگرا (دورن‌گرا) یعنی خودکشی و اگر از محدودیت بیرونی قوی رنج کشیده باشند، کنش پرخاشگرانهٔ دیگرگرا (برون‌گرا) یعنی دیگرکشی را انتخاب می‌کنند» (همان: ۱۳۹).

اهمیت و اهداف تحقیق

تأمل در دوره‌های مختلف زندگی یک زن، و نقش‌های مهمی که در طول حیات خود بر عهده می‌گیرد؛ نشان می‌دهد که آموزش و آماده‌سازی زنان برای زندگی و اعطای استقلال فکری و شغلی به آنان، از اهمیت بسیار بیشتری نسبت به مردان برخوردار

است. زنان غالباً در کشورهای عربی از ارزش انسانی کمتری نسبت به مردان برخوردارند و به عنوان موجوداتی ثانوی و ضعیف به شمار می‌آیند. این امر منحصر به زمان خاصی نبوده و در دوره‌های مختلف زمانی از گذشته تا کنون قابل پیگیری و مشاهده است. بارزترین نمونه‌ی ظلم این گونه کشورها به زنان در عصر حاضر، محروم کردن بسیاری از آنان از حقوق ابتدایی خویش یعنی تحصیلات دانشگاهی و آزادی در انتخاب شغل و در بعضی خانواده‌ها اجبار به ازدواج است. «مراحل آموزش پسر در خانواده، متفاوت با دختر است. پسر بیچه، مسئولیت‌پذیری، رهبری و اعتماد به نفس را فرامی‌گیرد؛ در حالی که در جوامع شرقی، دختر از این آموزش‌ها محروم می‌شود» (محمد عقیفی، ۱۹۹۸: ۱۷۸).

اگر بپذیریم که هر فرد، خواسته‌ها و تمایلات درونی خود را بهتر از دیگران درک می‌کند؛ باید بپذیریم که زنان نیز بهتر از مردان می‌توانند در آثار خود به مسائل و عقده‌های فروخورده هم‌جنسان خود توجه نشان دهند. «ما زن‌ها خیلی بهتر از مردان دنیای زنان را می‌شناسیم چرا که به صورت ریشه‌ای به آن وابسته‌ایم و ما بر درک معنای این جمله که موجود انسانی زن باشد، تواناتریم» (دو بوار، بی‌تا: ۱۰). در نوشته‌هایی که بر نقد رفتار و اندیشه‌های زنان استوارند، توجه نویسنده زن بیشتر بر روی شخصیت داستان، واقعیت زندگی و صدای او در داستان است. زن نویسنده به گونه‌ای بر روی شخصیات خود تمرکز می‌کند که گویی واقعی و حقیقی‌اند و این خود می‌تواند به کشف دنیای زنان و تفکر آن‌ها از جهان پیرامون‌شان منجر شود. «زنانه‌نویسی، یعنی جنسیتی کردن ادبیات، بر اساس تجربه و نگاه زنانه. این سبک مصرانه می‌خواهد شکل، صدا و محتوایی زنانه و متفاوت با صدای مردان بیافریند. زنانه‌نویسی یعنی نوشتن از مسائل، مشکلات و حالات و روحیات خاص زنان به منظور شناساندن شعور و حساسیت‌های جنس زن» (فتوحی، ۱۳۹۲: ۴۰۲).

بر این اساس، این پژوهش سعی دارد تا با استفاده از روش تحلیلی - توصیفی سه داستان کوتاه زنانه، نحوه جامعه‌پذیری ناقص دختران را در جامعه سنتی و مردسالار عربستان، با دیدی انتقادی مورد بررسی قرار دهد. مسأله اساسی این پژوهش را می‌توان

بررسی جامعه‌پذیری جنسیت زنان در سه داستان کوتاه «قماشة العلیان» ۱۴۱

به این شکل مطرح کرد که آیا جامعه‌پذیری جنسیت می‌تواند هویت زنان را تحت تأثیر قرار دهد و آن‌ها را در زندگی فردی و اجتماعی محدود سازد یا خیر؟ و در صورت مثبت‌بودن پاسخ، این محدودیت‌ها تا چه میزان می‌تواند از لحاظ رفتاری و روحی - روانی به زنان آسیب برساند؟ باید توجه داشت که این مقاله در جهت جنسیت و زنانگی که یک بعد فرهنگی - اجتماعی است نگاشته شده و با تحقیقات پیش از خود که به اثبات جنس و تفاوت و تمایز زن و مرد در بحث فیزیولوژیک بوده است؛ کاملاً متفاوت است. در اینجا بحث بر سر ایدئولوژی و تفکر خود زنان است.

پیشینه تحقیق

تاکنون پژوهش‌های فراوانی در زمینه زنان و نقش جامعه در زندگی شخصی و خانوادگی آنان صورت گرفته است. از جمله این پژوهش‌ها، که به لحاظ آماری سعی کرده‌اند تا نقش جامعه‌پذیری را در زندگی و رفتار زنان پی‌گیری کنند می‌توان به: «خشونت علیه زنان در تهران: نقش جامعه‌پذیری جنسیتی، منابع در دسترس زنان و روابط خانوادگی، ۱۳۸۵»؛ «مطالعه زمینه‌های مرتبط با جامعه‌پذیری در خانواده و عزت نفس زنان متأهل، ۱۳۸۹»؛ «تبیین تفاوت‌های جنسیتی در رفتارهای انحرافی بر اساس نظریه فشار عمومی، ۱۳۹۲» و مقالات متعدد دیگری اشاره کرد که بر همین سبک نوشته و از لحاظ آماری به بررسی و تحقیق پرداخته‌اند.

اما آنچه به عنوان پیشینه در موضوع مقاله حاضر، دارای اهمیت بیشتری است؛ بررسی رفتار زنان از منظر جامعه‌شناسی رفتار، در سطح خانواده و در ساحت ادبیات است. در این زمینه می‌توان به تلاش‌هایی چون مقالات زیر اشاره کرد: «جامعه‌شناسی رفتار در رمان طناب‌کشی بر مبنای نظریه داغ ننگ، ۱۳۹۳»؛ در این مقاله سعی شده است تا بر اساس نظریه داغ ننگ یا برچسب‌زنی بر فرد یا گروهی از مردم، به بررسی رفتار شخصیت اول داستان طناب‌کشی از مجید قیصری یعنی (راحله) پردازد و تأثیر اندیشه غالب مردم در رفتار وی را ترسیم نماید. «بازنمایی تجربه زنان از جهان اجتماعی در رمان: تحلیل جامعه‌شناسانه پنج رمان پر فروش دهه ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۵، ۱۳۸۸» که به طور کلی سعی شده است تا به دنیای

زنانه شخصیت‌های اصلی این رمان‌ها نفوذ کند و رفتارهای خاص مطرح شده در هر کدام از آن‌ها و نیز نحوه برخورد آنها با مسائل پیرامون خود را بازگو کند؛ «خشونت علیه زنان در آثار محمود دولت‌آبادی، ۱۳۸۱» به طور خاص به تعریف خشونت علیه زنان و بیان انواع آن در قالب داستان‌های دولت‌آبادی اختصاص دارد و زندگی فردی و اجتماعی زنان رنج‌دیده را برای مخاطب تحلیل و ترسیم کرده است؛ و در نهایت «روایت زنانه در داستان‌نویسی زنانه همراه با نقدی بر رمان چه کسی باور می‌کند رستم، ۱۳۸۴» که بخش اصلی این مقاله به تعریف آثار زنانه و بیان اهداف آن‌ها در قالب توضیح و تحلیل رمان مورد اشاره اختصاص یافته است. و در ادب عربی نیز به کتاب‌هایی چون: «المرأة العربية و المجتمع فی قرن» (۲۰۰۲) اثر منی ابوالفضل؛ «النظام الأبوی و اشکالیة الجنس عند العرب» (۲۰۰۳) اثر ابراهیم الحیدری، «أزمة المرأة فی المجتمع العربی» (۱۹۹۰) اثر بوعلی یاسین، «المرأة ليست لعبة الرجل» (بی‌تا)، اثر سلامة موسى؛ «المرأة واللغة» (۲۰۰۶) اثر عبدالله محمد الغدामी؛ «معركة جديدة فی قضية المرأة» (۱۹۹۲)، اثر نوال سعداوی و کتاب‌های بسیار دیگری اشاره کرد که در آن‌ها به مشکلات زنان در بعضی جوامع مردسالار عربی و نیز نحوه انعکاس صدای آن‌ها در آثار زنانه پرداخته‌اند.

باید توجه داشت که «فماشة العلیان» نویسنده زن عربستانی که این پژوهش در باب داستان‌های کوتاه وی نگاشته شده است، در ایران تقریباً ناشناخته بوده و تلاشی در باب آثارش چه در زمینه رمان و چه داستان‌های کوتاه صورت نگرفته است و این پژوهش، آغازگر بررسی آثار وی است. در ادبیات عرب نیز، به داستان‌های کوتاه این نویسنده توجهی نشان داده نشده است و شاید بتوان گفت که عمده‌ترین پژوهش انجام شده در باب آثار علیان، پایان‌نامه «الرؤية والتشکیل فی أعمال فماشة العلیان الروائية، ۲۰۰۹» نوشته‌ی "سالم یاسین الفقیر" است که در آن به بررسی رمان‌های علیان پرداخته شده است. با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان ادعا کرد که این مقاله، اولین کوشش در قالب بررسی جامعه‌شناسی رفتار شخصیت‌های زنانه در قالب داستان‌های کوتاه از منظر جنسیت و جامعه‌پذیری جنسیتی است.

مبانی نظری تحقیق

جامعه‌شناسی جنسیت

جنسیت یکی از ابعاد مهم هویت هر فرد است. «جنسیت در سطح خرد به هویت و شخصیت فردی، در سطح نمادین، به ایده‌های فرهنگی و تصورات قالبی مردانگی و زنانگی، و در سطح کلان و ساختاری به تقسیم کار جنس در نهادها و سازمان‌ها و روابط قدرت باز می‌گردد» (مارشال، ۱۹۹۸: ۲۵۰). شکل‌گیری شخصیت در بعد جنسیتی به معنای «کسب ویژگی‌های مرتبط با جنس و اصول فکری و فرهنگی متناسب با آن است. و نیز بر مجموعه‌ای از باورها و گرایش‌هایی اطلاق می‌شود که فرهنگ متناسب با هر جنس (مذکر و مؤنث) اجازه یادگیری و انجام آن را به فرد می‌دهد» (عبدالعزیز موسی، بی‌تا: ۱۴).

در نظریه‌های جنسیتی؛ دختران، نه از لحاظ شکل فیزیولوژیک بدن، بلکه از روی اجبار فرهنگ و جامعه است که مسئولیت کار منزل، تربیت فرزندان و تأمین آسایش مردان بر آنها تحمیل شده است. در چنین تفکری، بنیان رفتارها و نگرش‌های زنان را کلیشه‌های جنسیتی و اجتماعی برمی‌شمارند. «بر اساس نظریه جامعه‌پذیری جنسیت، فرآیند جامعه‌پذیری گرایش‌ها و هویت جنسی را در خانواده درونی کرده و آن را به فرزندان انتقال می‌دهد و باعث دائمی شدن سلطه مرد و مطیع بودن زن می‌شود، چرا که معمولاً از زنان تصویر آرام، مطیع، منفعل، عاطفی و وابسته، و از مردان تصویری مستقل، استوار، شایسته، توانا و مصمم ترسیم می‌نماید و در چنین شرایطی، زنان نقش سنتی مطیع‌بودن و در مقابل مردان نقش سلطه‌گرایی مردانه را می‌پذیرند» (شفر، ۱۹۹۲: ۹۸).

باید توجه داشت که القای فرهنگ «زنانگی» و «مردانگی» در جامعه، بیش از هر چیز به ضرر زنان تمام می‌شود چرا که «دو اصطلاح متضاد مردانگی و زنانگی به شیوه‌های متمایز عمل و احساس نزد مردان و زنان مربوط می‌شوند. به طور دقیق، ویژگی‌هایی که تفاوت‌ها را از طریق تداعی انفعال، وابستگی و ضعف برای زنان، و فعالیت، استقلال و قدرت برای مردان صورت‌بندی می‌کنند» (مارشال، ۱۹۹۸: ۴۸۹).

البته باید پذیرفت که «حتی زنان نیز خود را با واقعیت مرد سالار جهان به طور کلی و روابط سلطه مردان بر زنان به طور خاص، تطبیق داده‌اند و خود را اسیر آن می‌بینند» (بورديو، ۲۰۰۹: ۶۰). این مسأله نه تنها در جامعه‌شناسی بلکه در علم روانشناسی نیز قابل پیگیری است تا جایی که «آدلر، به اهمیت نقش جامعه در پایداری اعتقاد برتری مرد بر زن اشاره می‌کند و حتی از آن فراتر رفته و معتقد است که تفاوت‌های روانی بین زنان و مردان به طور کامل نتیجه باورهای فرهنگی است. وی به تأثیر بالای این اعتقادات بر زندگی کودکان و رشد اعتماد به نفس در آن‌ها اشاره می‌کند و توضیح می‌دهد که چگونه این باورها، رشد روانی زنان را متزلزل می‌کند و آن‌ها را به سمت خشم نسبت به نقش اجتماعی‌شان سوق می‌دهد و در نتیجه به راه‌هایی روی می‌آورند که موجب بی‌احترامی بیشتر مرد به آن‌ها می‌شود» (انجلر، ۱۹۹۱: ۱۰۹).

همه این مسائل سبب شده است تا توجه دانش داستان‌نویسی معاصر به مسأله جنسیت و نقش فرهنگ اجتماعی در تبیین تفاوت‌های زندگی مردان و زنان به عنوان دو قطب اصلی جامعه بشری معطوف شود. جنسیت برخلاف جنس و مسائل زیست‌شناختی مرتبط با آن، به عنوان امری اجتماعی شناخته می‌شود و امکان تغییر و به نقد کشیدن آن به راحتی ممکن است. «جامعه‌شناسی جنسیت به‌ویژه از زمانی گسترش یافت که مقوله جنس (Sex) و جنسی (gender) از یکدیگر تمایز یافت و اظهار شد که جنسیت برخلاف جنس یک مقوله اجتماعی و فرهنگی است؛ به این معنا که جنس، فقط معنایی زیست‌شناختی دارد، اما جنسیت مجموعه‌ای از صفات و رفتارهایی است که به زن نسبت داده می‌شود و ساخته و پرداخته جامعه است. تفاوت‌های جنسی ممکن است طبیعی باشند اما تفاوت‌های جنسیتی ریشه در فرهنگ دارند نه طبیعت و از این رو تغییر پذیرند» (سفیری و امینیان، ۱۳۸۰: ۱۸).

قماشة العلیان

قماشة عبدالرحمن صالح العلیان، متولد شهر ریاض عربستان است. وی دانش‌آموخته رشته شیمی در دانشگاه ملک سعود، و فردی فعال در عرصه نویسندگی، روزنامه‌نگاری

بررسی جامعه‌پذیری جنسیت زنان در سه داستان کوتاه «قماشة العلیان» ۱۴۵

و حقوق زنان است. علیان در حال حاضر سردبیر مجله «حیاتنا الصحیة»، عضو «اتحاد الكتاب العرب» سوریه و نیز عضو انجمن «الجمعية العربية السعودية للثقافة والفنون» است. وی رمان‌های «عیون علی السماء» (۱۹۹۷)، «بکاء تحت المطر» (۲۰۰۰)، «بیت من زجاج» (۲۰۰۰)، «أنثی العنکبوت» (۲۰۰۰)، «عیون قدرة» (۲۰۰۵) و مجموعه داستان‌های کوتاه «خطأ فی حیاتی» (۱۹۹۱)، «الزوجة العذراء» (۱۹۹۲)، «دموع فی لیلة الزفاف» (۱۹۹۶)، و «الرجل الحائط» (۲۰۰۲) را به قلم تحریر درآورده است. نکته مشترک در همه این آثار، پرداختن به مسائل و مشکلات زنان چون طلاق، ازدواج، بدرفتاری با زنان و بروز انواع کج‌رفتاری‌ها از آنان در عربستان و کشورهای عربی است. «علیان در آثارش سعی کرده است تا در کنار هم‌جنس خود (زن) بایستد و از آن یک زن قدرتمند بسازد که در برابر هیچ ظلمی تسلیم نشود و هرگز به بن‌بست نرسد» (یاسین فقیر، ۲۰۰۹: ۱۱).

مجموعه داستان کوتاه «الزوجة العذراء» که سه داستان کوتاه مورد بحث مقاله از جمله داستان‌های کوتاه آن هستند؛ در سال ۱۹۹۲ میلادی در دارالجمعة ریاض به چاپ رسیده و تا سال ۲۰۱۱ میلادی به چاپ هفتم رسیده است. این کتاب، دربردارنده ۱۶ داستان کوتاه است. علیان، در آثار خود سعی کرده است تا در برابر عادات‌های جامعه عرب که آزادی عمل را از زن سلب کرده‌اند؛ بایستد. وی با صدای زنانه به جامعه مردسالار عربستان تاخته و فرهنگ غلط اعراب در برخورد با زنان را مورد انتقاد قرار داده است. در ادامه سعی می‌شود تا به صورتی جداگانه، سه داستان کوتاه و زنانه قماشة علیان از این مجموعه مورد بررسی و تحلیل قرار گیرند.

جامعه‌پذیری بر مبنای جنسیت در داستان‌های علیان

معرفی داستان‌های سه‌گانه

موضوع سه داستان «لست أنا»، «لن أعود» و «بقایا لمرأة» به زنان اختصاص دارد و حول محور مسائلی چون ازدواج اجباری، طلاق، بدرفتاری با زنان، افسردگی و جرائم زنانه می‌چرخد. در هر سه داستان، صدای غالب، صدای زن است. زنان در اینجا، با احساس وابستگی به دیگری و فراموش کردن وجود خویش، خود را در معرض انواع فشارهای

جسمی و روحی قرار می‌دهند و در پایان به شدت آسیب می‌بینند و آسیب می‌رسانند. در داستان "لست أنا"، فاطمه، شخصیت اصلی آن، با تجربه عشقی بی‌فرجام، به اجبار پدر با مردی ازدواج می‌کند که از لحاظ شغلی و تحصیلی در سطح پایین قرار دارد. دختر به توصیه مادر، در طول ده سال زندگی مشترک، تمام تلاش خود را برای پیشرفت و ارتقای همسر به کار برده و در کنار به دنیا آوردن پنج کودک، همه مسئولیت‌های خانه را برعهده می‌گیرد. اما همسر وی، هنگامی که به پیشرفت کاری و تحصیلی دست پیدا می‌کند؛ فاطمه را طلاق می‌دهد. فاطمه که به شدت تحقیر شده و در گرفتن هر نوع تصمیم درستی ناتوان است؛ در اقدامی سریع، همسر را به قتل می‌رساند.

داستان "بقایا لمرأة" از جنبه تعریف شخصیت‌ها مبهم و به جز شخصیت پسر، بقیه افراد داستان، بدون نام عنوان شده‌اند. این داستان بر اساس روایت زندگی اندوه بار یک مادر و دختر است که بعد از ظلم و ناحقی‌های پدر و ترک خانه توسط وی، به آزار و اذیت‌های تنها پسر خانواده که به اعتیاد و دزدی روی آورده است؛ دچار می‌شوند. دختر به اجبار پدر به عقد پسر عموی خود درمی‌آید اما مدتی قبل از ازدواج، توسط برادر، در قبال مقداری مواد، به یک معتاد واگذار می‌شود. وی برای مجازات خود، دست به خودسوزی می‌زند اما با وجود سوختگی شدید، از مرگ نجات می‌یابد.

داستان "لن أعود" اما با اندکی تفاوت، سرگذشت دختری به نام مریم است که از روی عشقی عمیق و یک‌طرفه با پسری موفق اما هوسباز ازدواج می‌کند. وی چه قبل از ازدواج و چه سال‌ها بعد از آن، شاهد خیانت‌های متعدد همسر است اما هرگز جرأت اعتراض یا ترک خانه را ندارد. به توصیه مادر، بچه‌دار می‌شود اما در نهایت، با داشتن سه فرزند متوجه می‌شود که همسر وی قابل تغییر نیست. بر همین اساس، مجبور به ترک خانه شده و بعد از طلاق با فرد دیگری ازدواج می‌کند و از فرزندانش چشم‌پوشی می‌کند.

رفتارهای زنان در داستان‌های مورد اشاره در سه نقش اصلی پررنگ شده است که در هر کدام از این حالت‌ها، اشتباهات، آلام و دردهای مختص به آن‌ها به تصویر کشیده

بررسی جامعه‌پذیری جنسیت زنان در سه داستان کوتاه «قماشة العلیان» ۱۴۷

شده است. دختر خانواده و محدودیت‌های پیرامون وی، همسر و فداکاری‌ها و وابستگی شدید، مادر و انتقال تجربه‌ها و آموزه‌های سنتی خود به دختر.

دختران و محدودیت‌های روانی - فرهنگی

فضای خانۀ پدری در داستان زندگی فاطمه و مریم، بسیار کم‌رنگ و در حاشیه ترسیم شده است. در حقیقت، تنها مسأله اساسی نشان داده شده؛ نحوه ازدواج و خروج آن‌ها از خانۀ پدری است. اما در داستان «بقایا لمرأة»، در کنار اشاره به ازدواج اجباری دختر، نحوه تعامل نادرست اعضای خانواده با جزئیات بیشتری نمایان شده است. در داستان «لست أنا»، فاطمه، عاشق پسری با ملیت متفاوت می‌شود. در زمان خواستگاری، پدر عاشق را به تندی از خانه رانده؛ ضمن تنبیه بدنی فاطمه، وی را تهدید می‌کند که به اولین خواستگار جواب مثبت خواهد داد:

«كان حبيبي شقيق صديقتي، ولكنه كان من جنسية أخرى غير جنسيتي، وتقاليدينا تمنع زواجنا حتى من قبيلة أخرى غير قبيلتي، فما بالك بجنسية أخرى؟! ... وفعلا بعد أسبوع واحد حضر هو وأبوه لخطبتي. ولكن أبي سامحه الله طردهم شر طردة، ولم يكتف بهذا بل هاجمهم بالسباب والشتم» (علیان، ۲۰۱۱: ۱۳۰).

«محبوب من، برادر دوستم بود. او ملیتی متفاوت با ملیت من داشت و سنت‌های ما ازدواج ما را حتی با قبیله‌ای غیر از قبیله خود ممنوع کرده بود، حال چگونه با یک ملیت دیگر رفتار می‌کرد؟! ... بعد از یک هفته او و پدرش به خواستگاری من آمدند اما پدرم - خدا از او بگذرد - آنها را به بدترین شکل رد کرد. حتی به این اکتفا نکرد، بلکه با دشنام و ناسزا به آنها حمله کرد.»

فاطمه به سختی از این اتفاق ضربه می‌بیند اما مصیبت بزرگ‌تر زمانی است که پدر، تصمیم می‌گیرد وی را به یک نگهبان ساده بانک شوهر دهد:

«وفي غمرة حزني وضياعي، أتى أبي لي ذات ليلة وأخبرني أن هنالك رجلا تقدم للزواج مني و قال لي أن وظيفة هذا الرجل هو حارس في بنك. أي ليس مديرا وليس موظفا وليس صرافا كغالبية الذين تقدموا لي، بل هو حارس، أي لا شيء» (همان، ۱۳۱).

«در گرداب اندوه و سرگردانی من، شبی پدرم به سراغم آمد و به من خبر داد که مردی برای خواستگاری پیشقدم شده است. ... به من گفت که شغل این مرد، نگهبان بانک است. یعنی مثل سایر خواستگارهای من، مدیر، کارمند و یا صراف نبود؛ بلکه فقط یک نگهبان بود. یعنی هیچ».

اما در نهایت، مجبور به ازدواج می‌شود. در برابر زورگویی آشکار پدر، سر تسلیم فرود می‌آورد و خود نیز به این تسلیم شدن اعتراف می‌کند:

«وسکت، وأذعنت، واستسلمت وتزوجته» (همان: ۱۳۱).

«سکوت کردم، مجاب شدم، تسلیم شدم و با او ازدواج کردم».

در داستان «بقایا لمرأة» دختر، اگر چه از لحاظ زندگی خانوادگی کاملا متفاوت با فاطمه رشد کرده است، اما او نیز اسیر همان فرهنگ‌های غلط و محدودکننده در زندگی است. وضعیت خانوادگی این دختر به خاطر ازدواج مجدد پدر و ترک خانه، بسیار غم‌انگیزتر است. خصوصا که وی، با مادری شکست‌خورده و برادری معتاد زندگی می‌کند. او نیز تنها برای ازدواج آماده شده است و در نهایت، توسط پدر به فردی شوهر داده می‌شود که به شدت از او بیزار است:

«وفي أحد أيامنا الحزينة حضر أبي بيتنا. زالت دهشتي حينما عرفت سبب مجيئه. إبن عمي الذي لم أعرفه أبدا طوال حياتي. حاولت أن أفتح فمي ولكن أسكتني أبي بقوله: إنه شاب ممتاز، ولن تجدي مثله أبدا في حياتك هذه. إبتلعت غصة في حلقي. ماذا يقصد في حالي هذا؟» (همان: ۱۶۰).

«در یکی از روزهای ملال‌آورمان، پدرم در خانه ما حاضر شد. وحشتم زمانی که دلیل آمدنش را فهمیدم بیشتر شد. پسر عمویم، کسی که من او را در طول زندگی‌ام ندیده بودم ... سعی کردم تا دهانم را باز کنم ولی پدرم من را با این سخن ساکت کرد: او جوان بسیار خوبی است. و تو در وضعیت کنونی‌ات هرگز مثل او را پیدا نمی‌کنی. بغض گلویم را فرو دادم. منظور او از این حالت من چه بود؟».

در داستان «لن أعود»، مریم، برعکس دو دختر دیگر، اجباری برای ازدواج ندارد اما این تفکر که از مرد مورد علاقه‌اش چه در ظاهر و چه از لحاظ موقعیت اجتماعی کمتر

است؛ سبب می‌شود تا همان حقارتی را تجربه کند که بقیه درگیر آن بوده‌اند. در این داستان، عشق و درد به شکلی توأمان به هم پیوسته‌اند:

«تزوجتہ بعد قصة حب رائعة من طرف واحد. كانت تحبه منذ وعت عیناها علی الدنيا فهو این عمها. الشاب الوسیم المدلل. المرفه. المغرور. ولم تحاول یوما أن تلفت أنظاره إليها أو حتی تظهر. ... فهناک العشرات غیرها وجميعهن یحببنه، إخن کثیرات أكثر من أن تجد لها مکانا بینهن .. وأیضا هي تعرف بأنها لیست جمیلة لتقارن نفسها بمن بل إنها حتی أقل من عادیة ولیست مؤهلة بتعلیم عال ولا حتی موظفة» (همان: ۵۲).

«بعد از یک عشق گرم و یک طرفه با او ازدواج کرد. از زمانی که چشم‌هایش را باز کرده بود، او را دوست داشت. او پسر عمه‌اش بود. جوانی زیبارو و با افاده، ثروتمند و مغرور. ولی هرگز سعی نکرده بود تا نگاه او را به خود جلب کند یا حتی به او نگاه کند. ... دختران بسیاری در اطرافش بودند و همه عاشق او بودند. آنها خیلی زیاد بودند بیشتر از آن‌که وی در بین آن‌ها جایی داشته باشد. او می‌دانست که آنقدر زیبا نیست تا خود را با آن‌ها مقایسه کند. حتی کمتر از آن‌ها بود، دانشگاه نرفته و کار هم نداشت».

تفکری که مریم در این داستان از خود دارد، در همان ابتدا او را با نقص و حقارت در برابر مرد مورد علاقه‌اش بار می‌آورد. حالت تسلیم و خودکم‌بینی به شدت در درون مریم ریشه دوانده است. ابراهیم سرانجام به خاطر خویشتن‌داری مریم در ابراز علاقه به وی، به خواستگاریش می‌آید. مریم به هنگام شنیدن خبر خواستگاری، به شدت ذوق‌زده شده و بدون هیچ تفکر و یا صحبتی، با او ازدواج می‌کند:

«ولکن لدهشتها الشدیة ترک الجمیع وطلبها هي. صعقت، هربت الدماء من وجهها وشل لسانها فلم تنطق» (همان: ۵۲).

«ولی در کمال تعجب، همه را رها کرد و به خواستگاری او آمد. فریاد زد، رنگ از چهره‌اش پرید و زبانش از سخن بازماند».

ازدواج اجباری یا ازدواج از روی عقده‌ حقارت، سرنوشت مشترک هر سه دختر در این داستان است. آسیب روحی و شخصیتی این دختران در همان خانه پدری آغاز می‌شود. حسن تسلیم و تحقیر در وجود آنها نهادینه شده و به این باور رسیده‌اند که جنس دوم و تابع به شمار می‌آیند. تفکر پدرسالاری، به پدران اجازه داده است با

بی‌رحمی در سرنوشت دختران خود دخالت و آنها را از رسیدن به پایگاه‌های اجتماعی و استقلال شخصیتی محروم کنند. ایجاد حس حقارت و سرزنش در دختران، آنها را «شخصیتی درون‌گرا و بدون اعتماد به نفس بار می‌آورد که عناد و کینه‌توزی را در هر رفتار نادرستی بیش از هر چیز متوجه خود می‌دانند. همچنان‌که ممکن است آنها را در معرض بیماری‌هایی چون نگرانی، خودآزاری و وسواس شدید فکری که نتیجه بی‌توجهی و کمبود محبت است، قرار دهد» (صفوت مختار، ۲۰۰۴: ۳۴۱ - ۳۳۵).

همسر، فداکاری و وابستگی مطلق به شوهر

سرنوشت دختران بعد از زندگی در خانه پدری، به خانه شوهر کشیده می‌شود. گرم کردن کانون خانواده، تربیت فرزندان، تعامل با همسر و حفظ ارزش‌های خود، سبب می‌شود تا رفتار لحظه به لحظه آنها دارای اهمیت و بازتاب باشد. این امر در خانواده‌های سنتی که اساس زندگی دختر را در ازدواج و تشکیل خانواده می‌دانند؛ پررنگ‌تر است. دختران آموزش داده می‌شوند که همسرانی فداکار و مطیع، و مادرانی مهربان باشند. آنها یاد می‌گیرند که سهم خود را از زندگی در درون خانه شوهر بجویند. «خانواده برای زن، عبارت از سهمی است که در روی زمین به او اختصاص یافته است؛ بیان ارزش اجتماعی او و بیان درونی‌ترین حقیقت اوست» (دوبووار، ۱۳۸۵، ج ۲: ۲۷۳).

بیشترین بخش داستان‌های «لست‌آنا» و «لن‌أعود» به دغدغه‌های زنان در خانه شوهر، و رفتارهای درست یا نادرستی که آنان در قبال همسر خود انجام می‌دهند؛ اختصاص یافته است. در داستان سوم نیز، به مسائل زندگی زن متأهل اشاره رفته با این تفاوت که سرگذشت اصلی داستان، متعلق به دختر خانواده است که از نحوه رفتار مادر در برابر پدر، آسیب می‌بیند. زن، به عنوان همسر، همیشه تحت اراده و تصمیم شوهر است.

در داستان «لست‌آنا» فاطمه ازدواج می‌کند و با وجود آنکه به اجبار خانواده تن به این امر داده است؛ در طول زمان، با همسر احساس صمیمیت و نزدیکی می‌کند. این احساس، که خود شخصیت داستان با شک و تردید آن را محبت و عشق می‌نامد؛ سبب

بررسی جامعه‌پذیری جنسیت زنان در سه داستان کوتاه «قماشة العلیان» ۱۵۱

می‌شود تا وی، به خدمت همسر دربیاید و با قبول مسئولیت مطلق در برابر خانه و خانواده، همسر را در راه رسیدن به پیشرفت آزاد بگذارد:

«مع مرور الأيام تعلق قلبي به. ... بدأت أحاول أن أرتقي به، أن أدفعه إلى الأمام» (علیان،

۲۰۱۱: ۱۳۲)

«با گذشت زمان، به او تعلق خاطر یافتم. سعی کردم که او را به پیشرفت برسانم، او را به جلو برانم».

نکته‌ای که باید در جامعه‌شناسی جنسیت به آن توجه داشت این است که گویی «زن قرار نیست فعالیت‌هایش را برای اهداف خود انگیخته و یا برای رشد خویش به کار گیرد؛ بلکه از ابتدای زندگی می‌آموزد که وجودش باید وقف دیگران باشد و وظیفه اصلی او برقراری و حفظ روابط است. همین امر سبب می‌شود تا بیشتر زنان در روابطی درگیر باشند که بنای آن بر وابستگی اجتماعی و اقتصادی است. برهم‌زدن روابطی که بقای اقتصادی فرد و تمامی جایگاه روان‌شناختی او را در جهان تأمین و تعیین می‌کند کار خطرناکی است» (نجم عراقی، ۱۳۷۶: ۷۲).

«فالتحق في مدرسة ليلية و كنت وراءه في كل خطوة، كنت أساعده على الدراسة، وأوفر له الجو المريح الهاديء، وأحرم نفسي من أشياء كثيرة لأجله. فعشت معه كما يريد. ولم أحاول يوما أن أطلب منه شيئاً فوق طاقته» (علیان، ۲۰۱۱: ۱۳۳).

«عضو مدرسه شبانه شد و من در هر گامی، پشت سرش بودم. در درس‌هایش او را یاری می‌دادم و فضای آرامی را برایش فراهم می‌کردم. به خاطر او خودم را از خیلی چیزها محروم می‌کردم. با او همان‌گونه که می‌خواست زندگی کردم. هرگز چیزی بیشتر از توانش از وی نخواستم».

فاطمه، زندگی‌اش را بر خواست همسر و بدور از هرگونه تلاشی برای رضایت و تأمین نیازهای خود به سر می‌برد. «هر زنی که به خودش توجهی نکند و ارزش خود را نشناسد، هیچ تلاش و کشمکشی برای اثبات یا تعالی خودش انجام نمی‌دهد و در نتیجه احساس نگرانی نمی‌کند. باید توجه داشت که منظور از احساس نگرانی در اینجا تلاش برای به دست آوردن بیشتر در زندگی، امید به کسب مدارج بالا و آرزوهای بزرگ‌تر و در نتیجه اثبات وجود است» (سعداوی، بی‌تا: ۹۶).

در داستان «لن أعود» مریم نیز، با وجود اینکه می‌داند همسرش ابراهیم به او خیانت می‌کند؛ اما تلاش می‌کند تا بهترین شرایط را برایش مهیا کند، هرگز اعتراض نمی‌کند:

«كانت تعلم بأنّها تخونها، وكان يعلم بأنّها تعلم. ... وهي تعرف. تعرف كل شيء و تسكت. إنّها ترى كل شيء في عينيه. إنّ تصرفاته كلها مكتوبة في عينيه وصممت و طال صمتها والناس حولها يتحدّثون. وصمتها يزداد وسكوّتها يشتد و قلبها يتعذب و كل جزء فيها يتألم» (علیان، ۲۰۱۱: ۵۲).

«می‌دانست که به او خیانت می‌کند، و او هم می‌دانست که (زنش) می‌داند. ... زن همه چیز را می‌دانست. همه چیز را می‌دانست و سکوت می‌کرد زن همه چیز را می‌دید. همه رفتارش در برابر چشمانش نوشته شده بود و سکوت می‌کرد. مردم درباره او حرف می‌زدند. سکوتش طولانی می‌شد و شدت می‌گرفت. قلبش در عذاب بود و اجزای بدنش رنج می‌کشیدند.»

تسلیم شدن زن در برابر خیانت‌ها و تحقیرهای همسر، به نوعی دوری از خویشتن خویش است. خودبیگانگی به معنای تسلیم و خودفروختن است؛ انسانی که خود را برده‌ای برای دیگری قرار می‌دهد خودش را نابود می‌کند. در حقیقت، مریم خود را آزار می‌دهد تا به هر نحوی که ممکن است در زندگی همسر بماند:

«إنّها لا تقصر معه بشيء لقد بُدلت ما في وسعها ليحبها و يحب بيته. إنه دأب في الفترة الأخيرة على السفر إلى الخارج ثم يعود وحقائبه تزخر بعشرات الصور لفتيات عديدات و قلبها يلتوي بين ضلوعها وهي تتأمل تلك الصور ... إنّها لاتستطيع ... إنّها لاتستطيع حتى تتركه» (همان: ۵۳).

«زن، در مورد او کوتاهی نداشته است. هر آنچه در توان داشته، انجام داده تا همسرش، او را دوست بدارد. خانه‌اش را دوست بدارد. در دوره اخیر، (همسر) به سفری خارجی رفت و وقتی که برگشت، چمدان‌هایش پر از عکس‌های دختران مختلف بود. زن در حالی که به تصاویر در دستش نگاه می‌کرد؛ قلبش در بین استخوان‌های سینه‌اش فشرده شد. نه او نمی‌تواند، قادر نیست که حتی ترکش کند.»

در داستان «بقايا امرأة»، دختر به توصیف زندگی مشترک پدر و مادرش می‌پردازد. در این داستان نیز، همسر قربانی عشق به شوهر می‌شود. مردی که او را دوست ندارد و به عنوان یک وسیله به او نگاه می‌کند:

بررسی جامعه‌پذیری جنسیت زنان در سه داستان کوتاه «قماشة العلیان» ۱۵۳

«رغم أنني لا أعرف مدى العلاقة بين أمي وأبي. أراها تحترمه وتقدره وتعامله بكل خوف وإجلال وكأنه شيء كبير مقدس تخشى أن تمسه أو تدنسه!! وكان يعاملها بلا مبالاة وكأنها شيء لا أهمية له سوى الطبخ والكنس وإنجاب الأطفال» (همان: ۱۵۷).

«با وجود این، من میزان علاقه‌ی بین پدر و مادرم را نمی‌دانستم. مادرم را می‌دیدم که به او احترام می‌گذاشت، به او ارزش می‌نهاد و با نهایت ترس و شکوه با او رفتار می‌کرد؛ گویی که او شیئی عظیم و گرانقدر است و می‌ترسید که به آن آسیب برساند و یا لمسش کند که مبدا آلوده‌اش سازد. و پدرم با مادرم بی‌تفاوت رفتار می‌کرد، گویی که (مادرم) شیئی است که تنها به درد آشپزی، شست‌وشو و زائیدن اطفال می‌خورد».

در این خانواده نیز، زن نقش قربانی و جنس دوم را دارد. این امر نه تنها مادر را به شدت منفعل و حساس ساخته، بلکه سبب می‌شود تا پدر که همسرش را در حلد و اندازه‌های خود نمی‌داند؛ خانواده را برای همیشه ترک کند:

«حتى كان يوم، فوجئنا بزلزال هزّ أعماقنا وأدمانا حتى الصميم. لقد تزوج أبي من أخرى. كانت الصدمة قوية على أمي، شديدة، حطمتها في لحظة واحدة وأحالتها إلى إنسانة أخرى، لا نعرفها، تحولت إمي على بقايا امرأة» (علیان، ۲۰۱۱: ۱۵۸).

«تا این که یک روز با زلزله‌ای مواجه شدیم که عمق وجودمان را به لرزه افکند. پدرم با زن دیگری ازدواج کرد. این آسیب بزرگ و شدیدی برای مادرم بود، در یک لحظه او را ویران کرد و به انسان دیگری تبدیل کرد که ما او را نمی‌شناختیم. مادرم به بقایا امرأة تبدیل شد».

و عجیب است که این زن، هرگز حاضر نیست همسرش را فراموش کند و یا با او مخالفت ورزد. مرد به راحتی از همسر جدا شده است اما زن، چون تنها و بی‌پناه است و حرفه‌ای برای درآمد ندارد؛ با ترس و نگرانی زیادی در مورد طلاق می‌اندیشد و همین امر سبب می‌شود تا به هر نحوی که هست، خود را در زندگی مرد نگهدارد. این وابستگی در صحنه ازدواج اجباری دختر، نقش پررنگ‌تری به خود می‌گیرد:

«بكت أمي وهي تقول: إنها لازالت صغيرة، ألا توجل الزواج سنتين؟ صرخت أبي في وجهها بحدة: أنت السبب، ستفسدينها كما أفسدت أخاها. إصمتي وإلا كنت سببا في خراب بيتك. إن تكلمت كلمة واحدة سأطلقك. سكتت أمي وهي تبتلع دموعها» (علیان، ۲۰۱۱: ۱۶۰).

«مادرم با گریه گفت: او هنوز کوچک است، آیا ازدواج را دو سال به عقب نمی‌اندازی؟ پدرم فریاد کشید: تو دلیل این کار هستی. او را نیز مانند برادرش به فساد خواهی کشید. ساکت باش وگرنه خودت مسبب خراب‌شدن خانه‌ات خواهی بود. اگر یک کلمه دیگر بگویی تو را طلاق خواهم داد. مادرم ساکت شد درحالی‌که اشک‌هایش را فرو می‌داد.»

این سکوت و رفتارهای مخرب سبب می‌شود تا زنان در این داستان‌ها به شدت آسیب ببینند. زنان این داستان‌ها، همه بازنده‌اند. همه به نحوی از ساخت‌های نادرست اجتماعی ضربه دیده‌اند در حالی‌که مردان مقابل آن‌ها، با اعتماد به نفس بالا و میدان عمل وسیع؛ همواره به خود و اهدافشان اولویت داده و از زنان به راحتی چشم‌پوشی کرده‌اند.

فاطمه زندگی و سلامتی‌اش را برای پیشرفت همسر هزینه می‌کند تا در سایه پیشرفت او به چیزی برسد که خود از آن محروم بوده است. جامعه و سنت‌های رایج در آن، شرایط ترقی و رشد شخصی را به او نداده و تنها راه رسیدن به هدف را در زندگی خانوادگی قرار داده است. در زندگی یک زن سنتی، «همه چیز کمک می‌کند تا جاه‌طلبی شخصی‌اش مهار شود، ولی فشار اجتماعی شدیدی او را فرامی‌خواند که در ازدواج، موقعیت اجتماعی و توجیهی بجوید. طبیعی است که زن در صدد برنیاید از طریق خود، جایگاه خاص خود را در این دنیا بسازد، و جز با تردید در صدد یافتن آن برنیاید» (دوبووار، ۱۳۸۵، ج ۲: ۱۵۱).

اکنون، همسر فاطمه به درجه نهایی پیشرفت تحصیلی و کاری رسیده است و فاطمه آماده می‌شود تا نتیجه همه فداکاری‌های خود را ببیند:

«وبعد سنوات استحق زوجي أن يصبح مديرا للبنك وعرفت الأموال الكثيرة طريقها إلينا وانتقلنا إلى بيت آخر جديد وفخم وجميل واشترى زوجي سيارة جديدة. هنا كان لابد أن أعرف أن الدور قد أتى عليّ. ولكني لم أفهم، ولم أعرف. وكيف أفهم؟ أمعقول بعد كل هذه العشرة؟ وطوال هذه السنوات؟ نسيها كلها وكأنها لم تكن» (علیان، ۲۰۱۱: ۱۳۴).

«و بعد از سال‌ها، همسر من شایستگی ریاست بانک را به دست آورد و ثروت بسیاری

بررسی جامعه‌پذیری جنسیت زنان در سه داستان کوتاه «قماشة العلیان» ۱۵۵

به سمت ما سرازیر شد. ما به خانه جدید که بزرگ و زیبا بود، نقل مکان کردیم و همسر ما ماشین جدیدی خرید. اینجا بود که باید می‌گفتم دوره من آغاز شده است. ولی نمی‌فهمم، نمی‌توانم درک کنم و چگونه بفهمم؟ آیا درست است بعد از ده سال زندگی مشترک؟ و در طول این سال‌ها؟ او همه را فراموش کرده است. گویی که هرگز نبوده است».

و سرانجام، فاطمه با حس حقارت و سرخوردگی رها می‌شود. نه جایی برای ماندن دارد و نه رویی برای بازگشت مجدد با پنج فرزند به خانه پدری. او تمام انرژی و سرمایه بدنی‌اش را صرف زندگی همسر نموده است و دیگر توانی برای سرپاایستادن ندارد:

«إني الآن مريضة وهو السبب، مريضة بالسکر، وأنا لأزال في الثامنة والعشرين من عمري. ومريضة بالضغط وأنا لازلت في عز شبابي. لمن سأذهب بعد أن يطلقني؟» (علیان، ۲۰۱۱م: ۱۳۴).

«من الان بیمارم و دلیلش اوست، مبتلا به مرض قند هستم درحالی‌که هنوز بیست و هشت سال دارم. مبتلا به فشار خونم در حالی‌که در اوج جوانی‌ام. بعد از این که او طلاقم بدهد نزد چه کسی بروم؟».

همسر فاطمه، حالا که به پیشرفت و ثروت دست یافته است، فاطمه بیمار و رنجور را نمی‌پذیرد. می‌داند که حق انتخاب دارد و به راحتی می‌تواند زنانی دیگر را به جای فاطمه وارد خانه‌اش کند. «در میان اعراب و هندی‌ها، در میان بسیاری از مردم روستانشین، زن فقط به مثابه ماده‌ای خانگی در نظر گرفته شده است و بنا بر کاری که انجام می‌دهد برایش ارزش قائل می‌شوند و اگر از بین برود، بدون تأسف زنی دیگر را جایگزین او می‌کنند» (دوبووار، ۱۳۸۵، ج ۲: ۴۰۵).

مریم نیز، با همه عشق و فداکاری که به همسر بخشیده است؛ اکنون باخته است. او در آخرین تلاش ناامیدانه خود برای حفظ همسر، سعی می‌کند تا با آراستن خود، شوهر را به دست بیاورد. وی نمی‌تواند بپذیرد که با این کار بیشتر خود را تحقیر می‌کند. آرایش و تغییر چهره و لباس توسط مریم، او را به تمامی یک وسیله جلوه می‌دهد. وسیله‌ای بی‌ارزش برای سرگرمی همسر. «اگر آرایش برای بسیاری از زن‌ها، اهمیتی

چنین قابل ملاحظه دارد؛ علت آن است که آن‌ها در عالم اوهام، دنیا و در عین حال «من» خویش را به خود می‌بخشند» (همان: ۴۱۵).

«محاولة أخيرة قامت بها. ... ذهبت إلى صالون لتصنيف الشعر. ... أشترت أجمل فستان رآته. ثم ذهبت إلى شقيقتها إيمان فهي أمهر من يقوم بعمل ماكياج لتجميل الوجه. في المساء جلست أمام التلفزيون تنتظر زوجها. سمعت المفتاح يدور في قفل الباب. أصلحت من وضعها قليلا وهي تبتسم له و لكن إنه حتى لم ينظر إليها وصعد إلى حجرته. لحقت به والأمل يذوي داخل قلبها. وقف أمامه بكامل زينتها. نظر إليها نظرة عابرة ثم قال بملل: مريم، هل تريد شيئا فأنا متعب جدا أريد أن أنام» (عليان، ۲۰۱۱: ۵۳).

«تلاش آخرش را انجام داد. به آرایشگاه مو رفت، زیباترین لباسی را که دید، خرید. سپس به نزد خواهرش ایمان رفت که در امر آرایش چهره بامهارت‌ترین بود. عصر، جلوی تلویزیون منتظر همسرش نشست. صدای چرخیدن کلید قفل در را شنید. کمی در جای خود جابه‌جا شد و به او لبخند زد اما او حتی به (مریم) نگاه هم نکرد و به سمت اتاقش رفت. مریم به او ملحق شد در حالی که قلبش پر از شوق و امید بود. با همه آرایشش در برابرش ایستاد. اما او نگاه سرسری کرد و پرسید: مریم، چیزی می‌خواهی؟ من خسته‌ام و می‌خواهم بخوابم».

در داستان «بقايا امرأة» نیز، سرخوردگی و سکوت در برابر مردان خانواده، در نهایت به آزار بیشتر زنان می‌انجامد و بدترین حادثه را برای دختر خانواده به همراه دارد. بعد از رفتن همسر، زن به تنها فرزند پسر خود وابسته می‌شود و با وجود اعتیاد و سرقت، سعی در نگهداشتن او در خانه دارد.

«وفي يوم أسود اكتشفنا أنا وأمي بيانه مدمن، مدمن مخدرات. انتابنا الفزع، بكت أمي وبكيت معها. ولكن القدر لم يرحمنا، بدأ أخي يسرق. يسرق كل شيء. ... حتى قبض عليه ذات يوم وألقى في السجن» (همان: ۱۵۹).

«در روزی سیاه، من و مادرم متوجه شدیم که او به مواد مخدر معتاد شده است. ترس ما را فراگرفت. مادرم گریست و من هم با او گریه کردم. ولی تقدیر به ما رحم نکرد. برادرم به سرقت روی آورد. هرچیزی را می‌دزدید. ... تا این که دستگیر شد و به زندان افتاد».

بررسی جامعه‌پذیری جنسیت زنان در سه داستان کوتاه «قماشة العلیان» ۱۵۷

پسر زندانی می‌شود و دختر به عقد پسر عمومی خود درمی‌آید و هر چه بیشتر از وی متنفر می‌شود. تا آزادی برادر از زندان ازدواج به عقب می‌افتد. بعد از خروج برادر از زندان، وضعیت او وخیم‌تر شده و آزادی و امنیت دختر و خواهران وی به خطر می‌افتد و سرانجام زندگی دختر به تباهی کشیده می‌شود:

«وخرج أخي من السجن .. فرحت أمي بخروج أخي من السجن ولكن فرحتها لم تلبث أن خففت وتحولت إلى يأس مرير فقد خرج أخي من السجن أكثر فسادا واخلالا. فأصبح رفاقه يتجولون في أنحاء البيت آخر الليل و نحن منزويات في غرفة مظلمة. وفي ليلة سوداء كقدري وقع ما كنت أخشاه فقد تصيدي أحد اولئك الذئاب في المطبخ ونال مني أعز ما أملك. من يصدق؟ إنها الحقيقة الشوهاء التي أكرهها كما لم أكره أي شيء في حياتي. ماذا أحدث وكيف؟ وأخي ابن أبي وأمي» (همان: ۱۶۳).

«برادرم از زندان آزاد شد. مادرم از بیرون آمدن برادرم خوشحال بود اما این خوشحالی چندان طول نکشید و تبدیل به ناامیدی تلخی شد چرا که برادرم فاسدتر و منحرف‌تر از قبل بازگشته بود. دوستانش آخر شب‌ها، در گوشه‌های خانه شروع به گشتن می‌کردند و ما در اتفاقی تاریک منزوی شده بودیم. در شبی که چون سرنوشت من تاریک بود، چیزی که از آن می‌ترسیدم اتفاق افتاد. یکی از آن گرگ‌ها در آشپزخانه به دامم انداخت و بارزش‌ترین چیزی که داشتم را از من گرفت. چه کسی باور می‌کند؟ این یک حقیقت زشت است که من بیش از هر چیزی از آن بیزارم. چه اتفاقی افتاد و چگونه؟ برادرم، پسر پدر و مادرم.»

اما واکنش هر کدام از آن‌ها در برابر شکست و خواری که متحمل شده‌اند، متفاوت و تأمل‌برانگیز است. همه آن‌ها سرخورده و خشمگین هستند. آن‌ها برای گریز از بحران یا به مجازات خود و یا دیگران روی می‌آورند. عوامل بسیاری می‌تواند در خشونت یک زن دخیل باشند، اما بدون شک عوامل اجتماعی خصوصا در زمینه‌ی جامعه‌پذیری ناقص و نادرست از مهم‌ترین این عوامل به شمار می‌آیند. «رفتارهای انحرافی مردان بازتاب‌دهنده‌ی ویژگی پرخاشگرانه‌ی آن‌ها می‌باشد، در حالیکه رفتارهای انحرافی زنان نتیجه‌ی تمایلات جنسی سرکوب شده، تضاد جنسیتی و جامعه‌پذیری ناقص در نظر گرفته می‌شود» (سیگل و ولش، ۲۰۱۰: ۱۵۳).

فاطمه، بعد از آگاه شدن از تصمیم همسر، بسیار خشمگین می شود و همین خشم، او را به انتقام وامی دارد. «خشم، احساس آسیب دیدگی و مظلوم بودن را افزایش می دهد و این احساس تمایلی را در فرد برای انتقام ایجاد می کند؛ فرد را به عمل او می دارد و قدرت عوامل بازدارنده را پایین می آورد» (سیگل و سینا، ۱۹۹۷: ۲۱).

«أنظر إليه، إنه إنسان جبان لا يستحق سوى القتل. نعم القتل. يجب أن يكون هذا مصيره. حملت الصورة الضخمة، صورة زواجنا وهويت بها على رأسه وبكل قواي. وكان لا يزال يتحدث. وصمت. وتفجرت الدماء من رأسه. لتغسل كل ما تبقى في قلبي من حقد عليه» (علیان، ۲۰۱۱: ۱۳۴).

«به او نگاه می کنم، براستی انسان ترسویی است که لیاقتی جز کشته شدن ندارد. بله قتل، لازم است که این سرنوشت او باشد. قاب عکس بزرگ را برداشتم؛ عکس ازدواج مان، و آن را محکم و با همه توانم بر سرش کوبیدم در حالی که او همچنان در حال صحبت بود... ساکت شد، خون از سرش فوران زد تا هرآنچه از کینه در قلب من باقی مانده بود، با خود ببرد».

و به همین راحتی، فاطمه بر اثر یک تصمیم اشتباه، همسر را به قتل می رساند و از نقش یک قربانی تبدیل به قاتل می شود و در برابر دیگران مجرم شناخته می شود. «زن شرور و غیرتی است اما به هنگام دفاع از حق خودش، و ممکن است شرورتر از حد ممکن باشد، آن هنگامی که ازدواج کرده و شوهرش که آرزوهای بزرگی با او در سر داشته، به او خیانت کند. در این هنگام، شر و بدی سرچشمه گرفته از ضعف که در درونش پنهان شده است؛ سربر می آورد» (دی بوفوار، بی تا: ۲۰).

در داستان «بقایا / امرأة» نیز، دختر بعد از آن که از وضعیت اسف بار خود ناامید می شود، از خود بیزار می شود و خود را مقصر شکست خویش می داند. «ارزشیابی فرد از (خود) قطعی ترین عامل در روند روانی اوست. این ارزشیابی تماما به شیوه قضاوت آگاهانه و صریح، شفاهی یا کتبی، یا برشمردن صفات و توصیف حالات نیست، بلکه به صورت احساس ظاهر می شود؛ احساسی که جداکردن و شناسایی آن مشکل است، زیرا پیوسته توسط انسان تجربه می شود؛ جزئی از هر احساس دیگر انسانی و در هر واکنش احساساتی دخیل است» (ناتانیل، ۱۳۷۱: ۳۳).

بررسی جامعه‌پذیری جنسیت زنان در سه داستان کوتاه «قماشة العلیان» ۱۵۹

در اینجا نیز، دختر به جای تنبیه برادر و دفاع از حق خویش، دست به خودسوزی می‌زند:

«وفي لحظة غاب فيها التفكير قررت أن أهيحي حياتي بيدي. أن أوارى عاري التراب. حتى لا يكتشف أحد بأنّ شقيقي ابن أبي وأمي باعني بأرض الأثمان وبصقني كما النفايات. تناولت علبه الكيروسين وسكبتها على نفسي ثم أشعلت عود الثقاب وصرخت صرختي التي تمنيت أن تكون الأخيرة. أشعلت النار في نفسي» (علیان، ۲۰۱۱: ۱۶۳).

«و در یک لحظه، بدون تفکر، تصمیم گرفتم تا به دست خودم به زندگی‌ام پایان دهم، تا عییم را در خاک پیوشانم؛ تا کسی نفهمد که برادرم، پسر پدر و مادرم، من را به قیمتی ناچیز فروخت و مثل زباله به دور انداخت. دبه پارافین را برداشتم و آن را روی خودم خالی کردم. بعد از آن، کبریت را روشن کردم و فریادی کشیدم که آرزو داشتم آخرین فریادم باشد. در درونم آتش افروختم».

مریم اما نسبت به دو شخصیت دیگر، تصمیمی مناسب‌تر می‌گیرد. او بعد از ناامیدی از تغییر رفتار ابراهیم، و تفکر در رفتار خود، خانه و فرزندان را ترک می‌کند و بعد از مدتی از ابراهیم طلاق می‌گیرد:

«بکت کل عمرها، کل حبها والندم يطرد ما تبقى من حبه في قلبها. لماذا وافقت على الزواج منه؟ لماذا لم تطرده من حياتها كما تطردت الكثير من قلبه. إنها ليست أقل منه أبدا. في الصباح ذهبت إلى بيت أهلها. ... والأطفال يحادثونها كل يوم. ويحكون لها عن حزن أبيهم وتمزقه وضياعه ويطالبونها بأن تعود. لا لن تعود. لقد احتقرها وأذلها وأهانها. إنه لا يستحق حبها وحنانها وتضحيتها. وفي خطوة كبرى منها طلبت الطلاق. تمنع في البداية وتحجج بألف حجة. ثم طلقها في النهاية» (علیان، ۲۰۱۱: ۵۳).

«(مریم) به اندازه تمام عمر و عشقش گریه کرد و پشیمانی، باقیمانده عشق او را از قلبش پاک کرد. چرا به ازدواج با او رضایت داد؟ چرا او را نیز مانند بقیه از قلبش برون نکرد؟ او هرگز از ابراهیم کمتر نیست. صبح، به خانه پدرش برگشت. کودکش هر روز با او صحبت می‌کردند و از اندوه پدرشان حرف می‌زدند و از او می‌خواستند که برگردد. نه او هرگز بر نمی‌گردد. او تحقیرش کرد، خوارش کرد و به او اهانت کرد. مرد، لیاقت عشق، محبت و فداکاری او را ندارد. در یک تصمیم مهم، درخواست طلاق داد. ابتدا با هزار دلیل از این کار منع شد؛ اما سرانجام طلاقش داد».

پیامد این تصمیم‌های مختلف، برای هرکدام از آنها متفاوت ظاهر شد: فاطمه به زندان افتاد و کانون خانواده‌اش به کلی از هم پاشید. جان خود را به خطر انداخت و کودکانش را از وجود پدر و مادر محروم کرد:

«وأنا الآن في السجن. ويقولون إنني مجرمة، ولكي أشعر وكأني إنسانة أخرى. أبدا. أبدا. لست أنا» (همان: ۱۳۴).

«من الآن در زندان هستم، می‌گویند که من مجرمم ولی من احساس می‌کنم که فرد دیگری هستم. این لست أنا».

دختر، از خودسوزی نجات یافت اما، جسم و زیبایی ظاهری‌اش را از دست داد و بار بزرگ‌تری بر روی دوش مادر رنج‌دیده‌اش شد:

«ولكني لم أمت. لبيب النيران قضى على جسدي ولم يقض عليّ» (همان).

«ولی من نمردم. شعله‌های آتش جسمم را سوزاند ولی نتوانست جانم را بگیرد».

مریم با وجود داشتن سه فرزند، با مرد دیگری ازدواج کرد. وی، نشان داد که زن قوی و جسور است و می‌تواند همسر را نادیده بگیرد؛ هر چند این امر به جداماندن وی از فرزندان و وارد شدن به زندگی مرد دیگری بیانجامد:

«بعد شهر کثیرة تقدم رجل لخطبتها إنسان رقيق واسع الإدراك. فوافق علي الزواج منه» (همان: ۵۷).

«بعد از گذشت چندین ماه، مردی به خواستگاری‌اش آمد. انسانی مهربان و با درکی بالا. به ازدواج رضایت داد».

مادر و انتقال جهان‌بینی سنتی به دختر

اگر چه توصیف نقش مادر در داستان‌های مورد بحث چندان واضح نیست اما در هر سه داستان، ردپای مادر در نحوه تعامل شخصیت‌های اصلی داستان، محسوس و تأثیرگذار است. موضع‌گیری‌های مادر در برابر سرنوشت دختران، و آموزش‌های نادرستی که در موقعیت‌های حساس زندگی دخترانشان ارائه می‌دهند؛ کلید رفتارهای پرخطر دختران است. «هر چقدر دختر بزرگ‌تر می‌شود، بیشتر تحت تأثیر مادر قرار می‌گیرد» (دی بوفوار، بی‌تا: ۱۲۹).

بررسی جامعه‌پذیری جنسیت زنان در سه داستان کوتاه «قماشة العلیان» ۱۶۱

مادر فاطمه، اگر چه نتوانست در برابر اراده همسر سخنی بگوید و از ازدواج اجباری دختر خود جلوگیری کند اما با توصیه فاطمه مبنی بر فداکاری و از خودگذشتن برای پیشرفت شوهر، دختر را به سمت قربانی شدن سوق داد.

«بکیت علی صدر أمی طالبة منها العون والمساعدة. ولكنها قالت لي بهدوء: لا يعيبه سوی وظیفته وبفضلک تستطیعین أن تغییریها. لا تنسی إنَّ أباک کان مجرد موظف صغیر عندما تزوجته والآن إنظري إته مدیر شركة کبيرة» (علیان، ۲۰۱۱: ۱۳۱).

«بر سینه مادرم گریستم و از او یاری خواستم. اما مادرم به آرامی به من گفت: تنها عیب او شغل او است که تو با گذشت و نیکی خود می‌توانی آن را تغییر دهی. فراموش نکن هنگامی که من با پدرت ازدواج کردم او تنها یک کارمند ساده بود اما نگاه کن اکنون مدیر یک شرکت بزرگ است».

مادر مریم نیز، در برهه‌ای از زندگی آشفته وی، به جای انتقال تجربه‌های مفید به مریم، وی را تشویق به حاملگی می‌کند تا کاری را که مادر برای حفظ پدر نتوانسته است انجام بدهد؛ فرزند بر عهده بگیرد:

«همست أمها فی أذخا ذات یوم بأن الأطفال یربطون الرجل بیته. فحملت منه والأمل یزداد بریقا أمام عینیهما الیائستین وأنجبت طفلها الأول ثم الثاني ثم الطفلة الثالثة .. ولاشیء یربط بینهما حتی ولأطفاله» (همان: ۵۳).

«مادرش در گوش او خواند که فرزندان مرد را به خانه پایبند می‌کنند. از همسرش باردار شد و کورسوی امید در برابر چشمان ناامیدش آشکار شد. فرزند اولش را به دنیا آورد و دومی و سومی. هیچ‌چیز رابطه بین آن‌ها را به هم وصل نکرد حتی کودکش».

این اندیشه که کودک، پدر را به همسر وابسته می‌کند؛ تجربه‌ای سنتی و خطرناک برای کودکانی است که در آینده بی‌سروسامان رها می‌شوند. فرهنگ و اجتماع باعث به وجود آمدن ارزش‌ها و قوانینی در ذهن فرد می‌شوند که رفتارهای فرد را تحت کنترل قرار می‌دهند. «تکرار شدن مداوم، به بعضی از افکار نوعی صلابت و قدرت بخشیده و آن‌ها را از افکار فردی متمایز می‌سازد و به آنها صبغه اجتماعی می‌دهد.... عادت‌های اجتماعی تنها یک سری افکار متناوب نیستند بلکه به صورت یک قاعده نهایی

درمی‌آیند و از دهانی به دهان دیگر منتقل شده و از طریق آموزش و کتابت عمومی می‌شوند» (دورکایم، ۱۹۸۸: ۵۸).

در داستان «بقایا امرأة»، مادر بعد از شکست خود در زندگی، به جای ارتقای فکر دختران و فراهم نمودن شرایط مناسب برای زندگی آنها، تمامی توجه خود را معطوف به تک پسر خانواده می‌نماید و به نوعی سلطهٔ مرد بر زن را این بار در قالب وجود پسر، دنبال می‌کند. متأسفانه «زنان این سلطهٔ مخصوص به خود را دوست دارند، حتی از تلاش‌هایی که آن‌ها را تنزل می‌بخشد به شکل مازوخیسم تکوین یافته در وجودشان لذت می‌برند» (بورديو، ۲۰۰۹: ۶۹). همهٔ سعی مادر، بر این امر بوده است که پسر را با هر شرایطی در نزد خود نگه دارد. وی آموخته است که زنان حتماً باید یک ولیّ و سرپرست داشته باشند، تا به وی تکیه کنند و کارهایشان را به انجام برساند. گویی وجود این زن، بسته به وجود ولیّ اوست و این تفکر را به دختران خود نیز انتقال داده است. این زن که خود به شدت از برتری جنس مرد بر زن، لطمه خورده است، به شکلی افراطی به فرزند پسر خود بیش از دختران اهمیت می‌دهد و باعث آزار به آنان می‌شود. و این همان چیزی است که باعث می‌شود ما بپذیریم که «زنان بدترین دشمنان خود هستند» (همان).

«فأخحي لا يجد معنا نقودا، فيمزق ثيابنا ويحيل بيتنا إلى فوضى وحياتنا إلى جحيم لا يطاق. حتى قبض عليه ذات يوم وألقى في السجن. هنا تنفسنا السعداء ولكن أمي لم تشعر بالراحة إنها تبكي الليل والنهار. وأسمعها دائما تحدث نفسها: كيف أفقد الزوج والإبن في وقت واحد» (علیان، ۲۰۱۱: ۱۵۹).

«برادرم پولی برای ما باقی نگذاشت، لباس‌هایمان را پاره کرد و خانه را به آشوب کشید و زندگی را برایمان به جهنمی غیر قابل تحمل تبدیل کرد. تا اینکه دستگیر شد و به زندان افتاد. اینجا بود که نفس راحتی کشیدیم ولی مادرم احساس راحتی نمی‌کرد. شب و روز گریه می‌کرد. صدایش را می‌شنیدم که مدام با خودش حرف می‌زد: چگونه همسر و پسر را همزمان از دست بدهم؟».

ویژگی مشترک این زنان، وابستگی و تکیهٔ مطلق بر حمایت مادی و معنوی همسر است تا جایی که وجود خویش را فراموش نموده و همهٔ توان و سلامتی خود را برای

بررسی جامعه‌پذیری جنسیت زنان در سه داستان کوتاه «قماشة العلیان» ۱۶۳

رضایت و حفظ همسر هزینه نموده‌اند. این زنان قربانی ایدئولوژی حاکم بر جامعه مبنی بر تفاوت بین زن و مرد شده و بدون آنکه خود بدانند برای نابودی خویش تلاش کرده‌اند. «همان ایدئولوژی که قربانی کردن جنس ضعیف در برابر جنس قوی را به راحتی توجیه می‌کند» (شوی، ۱۹۹۵: ۲۲).

نتیجه‌گیری

در این سه داستان با نوعی ناقص از جامعه‌پذیری در مورد دختران مواجه بودیم: محروم‌ماندن دختر از تحصیل، اصرار به پیشرفت وی در قالب پیشرفت همسر، و گرفتن حق انتخاب همسر در داستان «لست أنا»، سرکوب شدید دختر در خانواده، محروم‌ماندن دختر از تحصیل، تلاش برای تعریف وجودی وی در قالب نقش همسر و مادر و آموزش نادیده‌گرفتن خود در برابر دیگری در داستان «لن أعود»، پایین‌آوردن ارزش وجودی دختر در برابر فرزند پسر، محروم‌ماندن دختر از تحصیل، نادیده‌گرفتن حق انتخاب همسر برای وی و در نهایت، ایجاد احساس کهنتری و محکومیت در دختر در داستان «بقایا إمرأة»، سبب گردید تا علاوه بر آسیب‌های فردی شدید برای آن‌ها؛ نظام خانواده و در نتیجه جامعه نیز با تهدید مواجه گردد. این دختران، با نوعی احساس تحقیر و اجبار، پیمان ازدواج را پذیرفته و با این طرز تفکر غلط که محکوم به فداکاری و نادیده‌گرفتن خویش هستند دست به اقداماتی زدند که شکست و ناکامی آنان را در پی داشت. در نتیجه، خشمگین و سرخورده گشته و خشم آن‌ها به شکل خودآزاری و یا دیگرآزاری بروز کرد و علاوه بر خود، همسر و فرزندان‌شان را نیز با خطراتی جدی روبرو ساختند که ماحصل آن، فروپاشی خانواده‌ها، بی‌مادر شدن فرزندان و نقض حقوق انسانی افراد بود.

بدون تردید این‌گونه رفتارها از سوی زنان، با آموزش درست آنان و از بین‌بردن تفکرات سنتی و ناشی از نظام مردسالار گذشته در نزد والدین، قابل پیشگیری خواهد بود.

منابع و مأخذ:

- اعزازي، شهلا، (١٣٨٠ش)، خشونت خانوادگی، زنان کتک خورده، تهران: نشر سالی.
- أنجلر، باربارا، (١٩٩١م)، مدخل إلى نظريات الشخصية، ترجمة: فهد بن عبدالله بن دليم، السعودية: دار الحارثي للطباعة والنشر.
- أبو الفضل، منى، (٢٠٠٢م)، المرأة العربية والمجتمع في قرن، بيروت: دار الفكر العربي. الطبعة الأولى.
- بورديو، بيار، (٢٠٠٩م)، الهيمنة الذكورية، ترجمة: سلمان قعفراني، بيروت: المنظمة العربية للترجمة، الطبعة الأولى.
- جلائي پور، حميد رضا و جمال محمدي، (١٣٨٨ش)، نظريه های متأخر جامعه شناسختي، تهران: نشر نی، چاپ دوم.
- الحيدري، إبراهيم، (٢٠٠٣م)، النظام الابوي و اشكالية الجنس عند العرب، بيروت: دار الساقى.
- دوبووار، سيمين، (١٣٨٥ش)، جنس دوم، ترجمة: قاسم صنعوى، ج ٢، تهران: انتشارات طوس، چاپ هفتم.
- دوركايم، اميل، (١٩٨٨م)، قواعد المنهج فى علم الاجتماع، ترجمة: د. محمود قاسم، الإسكندرة: دارالمعرفة الجامعية.
- دى بوفوار، سيمين، (د.ت)، كيف تفكر المرأة، القاهرة: المركز العربى للنشر والتوزيع
- سعداوى، نوال، (د.ت)، المرأة والصراع النفسى، بيروت: مؤسسة المعارف، الطبعة الأولى.
- سفيرى، خديجه و سارا امينيان، (١٣٨٠ش)، جامعه شناسى جنسيت، تهران: جامعه شناسان، چاپ اول.
- شوى، اورزولا، (١٩٩٥م)، أصل الفروق بين الجنسين، ترجمة: بوعلى ياسين، سورية: اللازقية دارالحوار، الطبعة الثانية.
- صديق سروسنانى، رحمت الله، (١٣٨٦ش)، آسيب شناسى اجتماعى (جامعه شناسى انحرافات اجتماعى)، تهران: سمت، چاپ اول.
- عبدالعزيز موسى، رشاد على، (د.ت)، سيكولوجية الفروق بين الجنسين، القاهرة: مؤسسة المختار.
- العليان، قماشة، (٢٠١١م)، الزوجة العذراء (مجموعة قصصية)، السعودية: دارالكفاح للنشر والتوزيع، الطبعة السابعة.
- غدامى، عبدالله محمد، (٢٠٠٦م)، المرأة واللغة، بيروت: المركز الثقافى العربى.
- جيدنز، آنتونى، (١٣٧٤ش)، جامعه شناسى، ترجمه: منوچهر صبورى، تهران: نشر نى.
- محمد العفيفى، عبدالخالق، (١٩٩٨ش)، الأسرة والطفولة، أسس نظرية .. مجالات تطبيقية، القاهرة: مكتبة عين الشمس.

بررسی جامعه‌پذیری جنسیت زنان در سه داستان کوتاه «قماشة العلیان» ۱۶۵

- مندراس، هانی، (۱۳۶۹ش)، مبانی جامعه‌شناسی، ترجمه: باقر پرهام، تهران: انتشارات مروارید، چاپ پنجم.
- موسی، سلامة، (د ت)، المرأة لیست لعبة الرجل، القاهرة: كلمات عربية للترجمة والنشر.
- ناتانیل، براندن، (۱۳۷۱ش)، روانشناسی حرمت نفس، ترجمه: جمال هاشمی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- یاسین، بوعلی، (۱۹۹۰ش)، أزمة المرأة فی المجتمع العربي، سوریه: دارالحوار للنشر والتوزیع.
- حسینی، مریم، (۱۳۸۴ش)، «روایت زنانه در داستان‌نویسی زنانه همراه با نقدی بر رمان چه کسی باور می‌کند رستم»، کتاب ماه ادبیات فلسفه، تیر، صص: ۱۰۱ - ۹۳.
- قاسم‌زاده، سید علی، (۱۳۹۳ش)، «جامعه‌شناسی رفتار در رمان طناب‌کشی بر مبنای نظریه‌ی داغ ننگ»، فصلنامه تخصصی نقد ادبی، س ۷، ش ۲۶، دانشگاه تربیت مدرس. صص: ۱۶۹ - ۱۴۷.
- کمالی، افسانه و همکاران، (۱۳۸۸ش)، «بازنمایی تجربه‌ی زنان از جهان اجتماعی در رمان: تحلیل جامعه‌شناسانه پنج رمان پرفروش دهه ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۵»، مطالعات اجتماعی - روان‌شناختی زنان، س ۷، ش ۳، دانشگاه الزهراء، صص: ۱۱۷ - ۹۹.
- واصفی، صبا و ذوالفقاری، حسن، (۱۳۸۸ش)، «خشونت علیه زنان در آثار محمود دولت‌آبادی»، پژوهش زنان، دوره ۷، ش ۱، دانشگاه تهران، صص: ۸۶ - ۶۷.
- نجم عراقی، منیژه، (۱۳۷۶ش)، «ساختمان خشم در زن و مرد»، فرهنگ و توسعه، ش ۶، تهران. صص: ۷۲ - ۷۲.
- محمد الفقیر، سالم یاسین، (۲۰۰۹م)، «الرؤية والتشکیل فی أعمال قماشة العلیان الروائية»، إشراف: إبراهيم عبدالله البعول، اردن: جامعة مؤتة.

- Marshal Gordon. (1998) , A dictionary of sociology, oxford University Press
- Schaefer.F.T. & Iann R (1992) .P, Sociology, New York, mc Graw Hill.
- Siegel, Larry & Sienna, Joseph (1997), "Juvenile Delinquency" Sixth Edition West Publishing Company.
- Siegle, J, Larry & Brandon, C, Welsh. (2010), Juvenile Delinquency, Fourth Edition, Wadsworth: Belmont.

التنشئة الاجتماعية بين الجنسين للمرأة في ثلاث قصص قصيرة لقماشة العليان

يحيى معروف^١

سميره خسروي^٢

الملخص

التنشئة الاجتماعية بين الجنسين عملية عقلية تستند إلى علاقات اجتماعية و ثقافية وترتبط ارتباطا وثيقا بمعتقدات وقيم المجتمع؛ ومن خلالها، يتم فصل الرجال والنساء وتعزى سلوكيات معينة إلى كل واحد منهما. السؤال الرئيسي الذي طرحته هذه الدراسة هي: هل تستطيع التنشئة الاجتماعية بين الجنسين أن تقيد هوية النساء وبهذا الطريق، تحدد مدى سلوكهنّ في حياتهنّ الفردية والاجتماعية أم لا؟ وإذا كان الجواب نعم، كم يمكن هذه القيود أن تضر النساء من حيث سلوكهنّ و نفسيتهنّ.

هذه الدراسة، استناداً إلى الطريقة الوصفية - التحليلية والاستفادة من نقد التنشئة الاجتماعية بين الجنسين و أثرها على سلوك النساء في ثلاث القصص القصيرة: «لست أنا»، «بقايا امرأة»، و«لن أعود» لقماشة العليان، تبين كيفية تأثير التنشئة الاجتماعية غير المكتملة على سلوك النساء ومشاركتهن في ازدائهن وبالتالي، تدمير الأسرة بيدهنّ. إنّ النساء، بسبب فشلهنّ وإحباطهنّ في الوصول إلى توقعاتهن، ترتكبن سلوكيات منحرفة خطيرة يمكن عزو ضررها في مجالين: الحياة الفردية والمجتمع.

الكلمات الرئيسية: قماشة العليان، القصة القصيرة، النساء، التنشئة الاجتماعية بين الجنسين.

١- أستاذ اللغة العربية و آدابها، في جامعة رازي بكرمانشاه

٢- طالبة دكتوراه اللغة العربية و آدابها، في جامعة رازي بكرمانشاه